

## پیل چرا در خانه تاریک بود؟

فتح الله مجتبائی

داستان «پیل در میان کوران» از داستان‌های بسیار معروف هندی است که در آثار دینی و عرفانی هندوی و بودایی و جایی از روزگاران بسیار دور دیده می‌شود، و در همه این موارد مقصود از آن بیان ناتوانی حواس ظاهر در شناخت حقایق اشیاء و امور است. شهرت این داستان در میان هندوان به اندازه‌ای است که به عنوان «قاعدۀ پیل و کوران»<sup>۱</sup> ضرب‌المثل شده است و در مورد کسانی به کار می‌رود که تنها از جزء کوچکی از حقیقت دریافتی ناقص و ناتمام دارند و گمان می‌برند که بر تمامی آن معرفت کامل حاصل کرده‌اند. ظاهراً کهن‌ترین صورت مکتوب این داستان همان است که در مجموعه اُودانه<sup>۲</sup> بودایی، که نقل و شرح بعضی از سخنان منسوب به بوداست و احتمالاً در سده سوم قبل از میلاد گردآوری شده است دیده می‌شود:

«... راهبان و برهمنانی بودند که می‌گفتند: «عالم قدیم است. حقیقت این است و جز این هر چه بگویند باطل است». اما راهبان و برهمنان دیگری بودند که می‌گفتند: «عالم قدیم نیست. حقیقت همین است و بس، و جز این هر چه بگویند باطل است». بعضی می‌گفتند که عالم متناهی است، بعضی دیگر بر آن بودند که عالم نامتناهی است. بعضی را عقیده بر این بود که روح و جسم یکی است. بعضی دیگر قادر به جدایی روح و جسم بودند. بعضی می‌گفتند که بودا بعد از مرگ هست، بعضی دیگر می‌گفتند که بعد از مرگ نیست، بعضی دیگر بر آن بودند که هم هست و هم نیست، و بعضی دیگر می‌گفتند که نه

1) Andhagaja-nyāya

2) udāna

هست و نه نیست. سرانجام کار به جدال و نزاع و دشنام کشید، و فریاد می‌کشیدند که «این درست است و آن درست نیست»، «آن درست است و این درست نیست».

صبح روز بعد... ماجرا را به بودا بازگفتند... بودا گفت، «ای راهبان، آن جاهلان کورند، چشم ندارند، نیک را از بد و حق را از باطل باز نمی‌شناسند... در روزگاران گذشته... پادشاهی بود. فرمان داد تا همه کوران مادرزاد را در یک جا جمع کنند. چون همه جمع آمدند، فرمان داد تا پیلی را نزد آنان بیاورند و از آنان بخواهند تا با دست کشیدن بر آن، بگویند که پیل چگونه چیزی است

.... از آنان بعضی بر سر پیل دست نهادند... بعضی گوش او را گرفتند برخی دندان و برخی دیگر خرطوم او را گرفتند، چند تن بر شکم او، چند تن بر پای او، و بعضی بر پشت او دست کشیدند. برخی اندام نرینگی و برخی هم دم او را گرفتند... سپس شاه نزد آنان رفت... و از آنان پرسید که پیل چگونه چیزی است؟ آنان که دست بر سر پیل نهاده بودند گفتند پیل چیزی است مانند دیگ. آنان که گوش پیل را گرفته بودند گفتند پیل چیزی است مانند غربال. آنان که دست بر دندان او کشیده بودند، گفتند پیل چیزی است مانند خیش. آنان که خرطوم را در دست داشتند گفتند پیل مانند تیرک خیش است. آنان که بر شکم او دست کشیده بودند، گفتند پیل مانند انبار است. آنان که پای او را گرفته بودند، گفتند پیل مانند سترن است. آنان که بر پشت او دست نهاده بودند گفتند پیل مانند هاون است. آنان که اندام دیگر را گرفته بودند گفتند پیل مانند دسته هاون است و آنان که دم او را در دست داشتند گفتند که پیل چیزی است مانند بادبزن. نزاع در میان کوران درگرفت و با مشت بر سر و روی یکدیگر می‌کوفتند و هر یک می‌گفت پیل چنین است، پیل چنان نیست، پیل چنان است، پیل چنین نیست.

آنچه در آن جا می‌گذشت موجب تفریح خاطر شاه شده بود.»<sup>۳</sup>

بودا از این حکایت چنین نتیجه گرفت که نزاع راهبان و برهمنان نیز بر همین حال است. هر طرف تنها بخشی از حقیقت را دریافته و مدعی است که حقیقت همین است و جز این نیست.

این داستان، با تفاوت‌هایی در جزئیات، در ادبیات اخلاقی و عرفانی اسلامی به

3) Cf. WINTERNITZ, M., *A History of Indian Literature*, vol. II, Delhi, 1972, pp. 87-8; BURLINGAME, E. W., *Buddhist Parables*, Delhi, 1991, pp. 75-77.

زبان‌های تازی و پارسی وارد شده، و کسانی چون ابوحنیفان توحیدی در مقابسات، محمد غزالی در احیاء العلوم و در کیمیای سعادت، سنائی در حدیقة الحقیقه<sup>۴</sup>، عزیز نسفی در کشف الحقائق<sup>۵</sup>، عبدالله الهی سیمابی در منازل القلوب (شرح رسالۀ قدس روزبهان بقلی)<sup>۶</sup>، ابن داستان را آورده‌اند. در این موارد نیز، چنان‌که در آثار هندویی و بودایی، نتیجۀ داستان همان است که گفته شد، یعنی بیان ناتوانی حواس ظاهر در شناخت حقیقت اشیاء و نادرستی پندار کسانی که بخش کوچکی از حقیقت را دریافته‌اند و گمان برده‌اند که بر تمامی آن دست یافته‌اند.

ابوحنیفان توحیدی در مقابسات این گفته منسوب به افلاطون را از قول ابوسلیمان سجستانی نقل می‌کند: «قال افلاطن، إنّ الحقّ لم یصّبهُ النَّاسُ فی کلّ وجوهه، ولا أخطأوه فی کلّ وجوهه، بل أصاب منه کلّ انسان جهة»، و سپس برای توضیح و تأیید این گفته داستان پیل در میان کوران را به عنوان شاهد نقل می‌کند. نتیجۀ‌ای که غزالی در احیاء العلوم و کیمیای سعادت از این داستان می‌گیرد نیز همین است: «آن همه راست گویند از وجهی، و خطا کرده‌اند از آن وجه که پندارند که جمله پیل را دریافته‌اند». سنائی نیز پس از نقل حکایت، در سه بیت مقصود و حاصل آن را چنین باز می‌گوید:

|                          |                                       |
|--------------------------|---------------------------------------|
| هر یکی دیده جزوی از اجزا | همگان را فتاده ظنّ و خطا              |
| هیچ دل را ز کلبی آگه نی  | علم با هیچ کور هم‌ره نی               |
| جملگی را خیال‌های محال   | کرده مانند غتفره به جوال <sup>۷</sup> |

معروف‌ترین صورت این داستان آن است که مولانا جلال‌الدین بلخی در دفتر سوم مثنوی آورده است، لیکن وی آغاز آن را تغییر داده، و پیل را نه در میان کوران، بلکه در خانه‌ای تاریک جای داده است، و کسانی که برای دیدن آن آمده‌اند، به سبب تاریکی محل و نبود نور، از شناخت حقیقت آن محروم مانده و دچار خطا شده‌اند.

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| پیل اندر خانه تاریک بود    | عرضه را آورده بودندش هنوز     |
| از برای دیدنش مردم بسی     | اندر آن ظلمت همی شد هر کسی    |
| دیدنش با چشم چون ممکن نبود | اندر آن تاریکیش کف می‌پسود... |

تا کنون، تا آن‌جا که من می‌دانم، کسی نپرسیده است که این تغییر در آغاز داستان

(۴) نک. فروزانفر، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۷، ص ۹۶-۹۸.

(۵) به‌کوشش دکتر احمد مهدوی‌دامغانی، تهران ۱۳۵۹، ص ۲۴.

(۶) روزبهان‌نامه، گردآورده محمدتقی دانش‌پژوه، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۷، ص ۴۱۴.

(۷) حدیقة الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۵۹، ص ۷۰.

چگونه روی داده و مولانا جلال‌الدین از چه روی صورت اصلی داستان را دگرگون کرده و کوران را از صحنه بیرون رانده و پیل را در خانه تاریک جای داده است. البته به هیچ روی نمی‌توان گفت که وی از چگونگی اصل داستان بی‌خبر بوده و صورت معلوم و معروف آن را نمی‌شناخته است. وی با آثار غزالی و خصوصاً احیاء العلوم آشنا بوده و حدیقه سنائی را همواره می‌خوانده و بارها در مثنوی و فیه مافیه، مستقیم یا غیر مستقیم، از آن نقل و اقتباس کرده است. حتی برخلاف سنائی، که محلّ حکایت را «غور» گفته است (بود شهری بزرگ در حد غور و ندر آن شهر مردمان همه کور)

مولانا می‌دانست که داستان اصل هندی دارد و از ساخته‌های هندوان است. بنابراین، تغییری که در آغاز داستان در مثنوی دیده می‌شود نه اتّفاقی است و نه از روی بی‌اطلاعی، بلکه مولانا عمداً و آگاهانه چنین کرده، و با توجّه به نتیجه‌گیری او از این حکایت و قصدی که از نقل آن داشته است، روشن می‌گردد که وی در این مورد نیز، چنان که شیوه اوست، در اجزاء داستان تصرف کرده است تا آن را با موضوع کلی و اساسی گفتار خود همساز و هماهنگ کند.

نتیجه داستان، هم در روایت هندی و هم در آثاری که پیش از این یاد کردیم، گفته شد. اما مولانا جلال‌الدین آن را برای بیان مقصود دیگری آورده، و در شرح این بیت معروف بدان استشهاد کرده است:

از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و یهود  
در این بخش از مثنوی، تمامی بحث گرد موضوع «نظر» و «نظرگاه» دور می‌زند، و همه اختلاف‌ها و منازعات، در هر جا که باشد، نتیجه اختلاف در «نظرگاه» است:  
از «نظرگه» گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد این الف  
در کف هر کس اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی  
شک نیست که در مقامی که سخن از نور و ظلمت و نظر و نظرگاه است، کور و کوری نمی‌تواند شاهد مثال و مصداق معنا باشد. سخن از وسعت دامنه دید و رفع حجاب‌های ظلمانی است. جوینده حقیقت سالک کور نیست، بلکه کسی است که می‌کوشد تا از ظلمت جهل به انوار معرفت برسد و برای وصول به این مقصد بصیرت و بینایی و داشتن چشم و چراغ شرط است:

واصلان را نیست جز چشم و چراغ از دلیل راهشان باشد فراغ

